**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

۲۲/۱۲/۹۱ تزاحم - مرجحات باب تزاحم

**مرجحات باب تزاحم(ترجیح به اهمیت)**

بحث در این بود که در جلسه سابق در آخر جلسه یک نکته‌ای را در تکمیل بحثهای گذشته عنوان کردیم آن اینکه بعضی از بزرگان مثل مرحوم آخوند و مرحوم آقا ضیاء فرموده بودند که باب تزاحم بابی هست که وجود ملاک در دو حکم احراز شده باشد خب سؤ‌ال این بود که اگر وجود ملاک در دوتا حکم احراز شده باشد آیا همین مقدار کافی هست برای اینکه تزاحم از باب تعارض خارج بشود یا کافی نیست ما سابق می‌گفتیم چه وجهی دارد که احکام باب تعارض را در اینجا اجرا نکنیم اینجا به نظر می‌رسد که اگر مراد از ملاکی که در اینجا مطرح هست ملاکی باشد که در صورت اهمیت عقل حکم قطعی فعلی غیر معلق بر فعلیت آن حکم می‌دهد و در صورت تساوی حکم قطعی فعلی منجز به تخییر مکلف در انجام آن دوتا می‌دهد خب در این صورت می‌شود عدم دخولش در باب تعارض را به روشنی بیان کرد آن این است فرض این هست که فرض کنید احکام باب تعارض یک سری به اصطلاح جمع عرفی بود که از اظهر ظهوراً بر اضعف ظهوراً مقدم می‌شود یکی بحث مرجحات منصوصه و تخییر و یا در رتبه بعد بحث تخییر این سه تا مرحله بود که باید ببینیم که اینها تطبیق نمی‌کند یا تطبیق نمی‌کند آن هم در صورت جایی یکی‌شان از جهت ملاکی ارجح هست یکی اینکه از جهت ملاکی مساوی باشد اگر دوتا واجبی داشته باشیم یکی از جهت ملاکی ارجح باشد آن اگر ولو ملاکش، ظهورش ضعیف‌تر باشد فرض این هست که ما یقین داریم حکم فعلی شرعی بر طبق این اقوی ملاکاً هست وقتی قطع داریم به تحقق حکم شرعی فعلی دیگر حالا اصلاً ظهور نداشته باشد یک دلیل حالا که شما می‌گویید اضعف ظهوراً‌ظهور نداشته باشد مهم نیست ظهور از باب اینکه می‌خواهد ما را به حکم فعلی شرعی برساند اهمیت داشت ما یقین داریم فرض کنید یک صلاة صلّ هست یک انقذ الغریق هست ما می‌دانیم انقاذ غریق اهمیت ملاکی دارد اهمیتی که از همه

جهات هم ملاکش فعلی است به طوری عقل حکم فعلی می‌کند که شارع اینجا اهم ملاکاً را که انقاذ غریق هست به او حکم کرده وقتی قطع داریم که شارع به او حکم کرده دلیل شما اصلاً ظهور نداشته باشد مهم نیست ظهور ضعیف داشته باشد مهم نیست همین طور نسبت به اظهر ظهوراً وقتی ما قطع داریم شارع حکم فعلی به او نکرده فایده ندارد که آن یقین داریم که این حجت نیست همین طور در مرجحات،‌مرجحات در جایی که احتمال بدهیم شارع بر طبق ذو المزیة حکم کرده باشد ولی وقتی یقین داریم شارع بر طبق آن یکی حکم کرده معنایش این است که یقین داریم اخبار علاجیه این مورد را نمی‌‌گیرد همین جور تخییر وقتی یقین داریم که شارع حکم فعلی تعیینی بر طبق اهم ملاکاً کرده یقین داریم که تخییر نکرده دیگر یعنی این یک چنین ملازمه‌ای هست یعنی اگر ملاک را به این معنا بگیریم ملاکی که ملازم هست ملاکی که در صورت اهمیت ملازم است با حکم تعیینی نسبت به اهم است و در صورت تساوی با حکم تعیینی نسبت به اخص است اگر یک چنین صغرایش احراز بشود چیزش واضح است که دیگر طبیعتاً داخل در باب تعارض نمی‌شود ولی عمده قضیه صغرویش است واقعاً یک چنین ملاکی به این نحو که بگوییم ملاکی که ما قطع داریم که هیچگونه مزاحمتی نسبت به این ملاک و کسر و انکساری وجود ندارد چون ببیند خیلی وقتها یک شیء ولو ملاک دارد خودش ولی یک سری جهاتی هست مزاحمت با آن ملاک دارد مثلاً جهات مربوط به خود امر شارع «لولا أن أشق علی امتی لأمرتهم بالسواک» معنایش این هست که سواک آن درجه‌ای از اهمیت را دارد که اقتضاء وجوب را داشته باشد ولی شارع به دلیل اینکه الزامش و امر الزامی‌اش باعث مشقت می‌شود که خود شارع نسبت به مشقت بغض دارد این باعث می‌شود در مجموع امر الزامی نکرده باشد به همان امر استحبابی عامی که نسبت به سواک هست اکتفا کرده باشد این جور هست خیلی وقتها پرسش:... پاسخ: آن چون ملاکش سنگین‌تر بوده پرسش:... پاسخ: نه ؟؟؟ ملاک با همدیگر کسر و انکسار می‌کنند یعنی اهمیت ... پرسش:... پاسخ: این دوتا با همدیگر با هم سنجیده بشود یعنی ملاک در سواک آن حداقلها را ذاتاً دارد ولی آن حداقلهایی که برای وجوب ذاتاً وجود دارد به راحتی از بین

می‌رود ولی ملاکی که در جهاد هست که حفظ بیضه اسلام هست حفظ تمامیت کشور اسلامی با اینکه در دفاع حالا روشن‌تر ملاکی که در دفاع هست آن ولو اشخاص مشقت که هیچ چیز جانشان هم از دست بدهند می‌گوید دفاع باید بکنید ولو به از بین رفتن انفس و به اصطلاح از بین رفتن اموال محترم خیلی چیزهای دیگر بشود برای حفظ تمامیت کشور اسلامی تمامیت دین امثال اینها لازم هست غرضم این هست که اینکه ما بتوانیم یک چنین ملاکی را که از همه جهات تام و تمام و امثال اینها احراز کنیم این فی غایة الاشکال است بله خیلی وقتها انسان ملاک اقتضایی را کشف می‌کند ملاکی که اگر دلیلی از جانب شارع وارد نشده باشد عقل حکم می‌کند که باید به آن ملاک اعتناء کرد ولی این ملاکها حکم اقتضایی عقلی را کشف می‌کند یعنی حکمی که لولا ورود النص من الشارع علی خلافه معتبر هست غالباً این جوری هست که آن ملاکاتی که کشف می‌کند حکم لازم هست با حکم تعلیقی عقلی وقتی ملازم با حکم تعلیقی عقلی شد ادله‌ای که مثلاً مرجحات منصوصه را ایجاد می‌کنند مقدم بر آن حکم عقلی است فرض کنید من احتمال مثلاً ملاک اهمیت را در یکی درک کردم اهمیتی که اگر شارع بر خلاف او حکم نکرده باشد عقل می‌گوید باید این را امتثال بکنید ولی خب اگر شارع آمد گفت آنکه اهم نیست آن را شما مقدم بدار ما می‌فهمیم که در او یک ملاکی مثلاً در ملاکهای دیگری غیر از ملاکها مربوط به متعلق وجود داشته منشأ ترجیح بوده یا از آن طرف در آنکه اهم هست یک مفسده در امر بوده دیگر شارع به آن امر نکرده به هر حال این جور نکات معمولاً هست اگر واقعاً ملاک به نحوی که ملازم با حکم فعلی غیر معلق ورود نص از شارع احراز بشود خب خیلی واضح هست که باب تزاحم را می‌شود از باب تعارض خارج کرد البته یک نکته‌ای هم هست حالا که درست است ولی ما یک علم وجدانی به وجود ملاک که پیدا می‌کنیم این علم اجمالی باعث می‌شود که ما نسبت به دوتا خطاب آن اطلاق بدوی‌اش را بدانیم که مراد نیست ما یک دلیل داریم می‌گوید صلّ یک دلیل داریم که می‌گوید انقذ الغریق اطلاق بدوی‌اش این است که چه شما انقاذ غریق بکنید باید نماز بخوانید چه انقاذ غریق نکنید باید نماز بخوانید اطلاق بدوی انقاذ غریق هم می‌گوید چه

شما صلاة بخوانید باید انقاذ غریق بکنید چه صلاة نخوانید باید انقاذ غریق کنید ما اگر فرض کنیم که کشف کردیم که انقاذ غریق اهم است ملاکش به همان معنای اهمیتی که ملازم با حکم فعلی است به همان معنا ما می‌فهمیم که این دوتا اطلاقهای بدوی مراد نیستند فی‌الجمله یک مخالفت ظاهری اینجا هست حالا این مخالفت ظاهر به نحوی هست که شهید صدر گفته که یک مقید لبّی اینجا داخل کرده این یک جورش است که ما بگوییم هر دو مکلفها مقید هستند به عدم اشتغال به واجب اهم یا مساوی در نتیجه نسبت به انقاذ غریق اشتغال به صلاة باعث نمی‌شود که انقاذ غریق از وجوب بیافتد ولی نسبت به صلاة اشتغال به انقاذ غریق باعث می‌شود این یک جور، یک جور دیگر این هست که بگوییم آن اطلاق بدوی اصلاً ناظر به فرد تزاحم نیست آن جوری که حاج آقا می‌فرمایند یا آن جوری که ما عرض می‌کردیم بگوییم که ناظر به فرض تزاحم هست ولی وجوب فعلی نمی‌خواهد برساند وجوب فعلی من جمیع الجهات وجوب فعلی من غیر جهة القدرة را می‌خواهد برساند فعلی من غیر جهة القدرة خب منافات با این ندارد که فعلی از جهت قدرت بر طبق آن اهم باشد یعنی غرضم این هست که آن بحثی که امثال اینها مرحوم آخوند دارند که باب تزاحم در جایی هست که ملاک در هر دو طرف احراز شده باشد آن نحوه تصرف در ظهور ادله اولیه را تعیین نمی‌کند بالجمله می‌رساند که یکی از این ظهورها به آن نحوه یکی یا هر دو به آن نحوی که بدواً به نظر می‌رسد نیست اما حالا چه جوری باید تصرف کرد آن را نمی‌رساند پرسش: از باب تعارض خارجش می‌کند ... پاسخ: از باب تعارضش را فی‌الجمله خارج می‌کند ولی نحوه خروجش را بیان نمی‌‌کند در واقع آن سابقاً هم اشاره می‌کردم که بحث آن چیزی که نحوه خروج باب تزاحم از باب تعارض را تعیین می‌کند یکی از آن سه جهت آن بالأخره البته یک احتمال چهارمی هم که من قبلاً اشاره می‌کردم آن خیلی خلاف ظاهر است آن که اصلاً،‌آنکه اصلاً بگوییم دلیل ناظر به حکم نیست ارشاد به ثبوت ملاک است آن خب خیلی خلاف ظاهر است که بگوییم اصلاً صلّ یعنی فی الصلاة ملاکٌ، انقذ الغریق بگوییم فی انقاذ غریق ملاکٌ یا بگوییم اصلاً از اول ناظر به ثبوت ملاک هست تمام اوامر مولوی بعثی را به

یک معنا به اخبارات شارع به ملاک بازگردانیم آن خیلی خلاف ظاهر است آن را حالا بگذاریم کنار که خیلی خلاف ظاهر هست آن سه وجه دیگر این یعنی در واقع حتی این را می‌خواهم عرض بکنم آن اینکه برایمان مسلم می‌شود که ملاک در هر دو وجود دارد مثلاً یکی‌شان اهم هست این حتی این وجه اخیر وجه چهارمی هم که عرض کردم آن را نفی نمی‌کند این یک نوع مخالفت ظاهری در یکی از این ادله وجود دارد اما به چه نحو آن را دیگر از خارج باید استفاده کرد یعنی آن بحثی که ما مطرح می‌کردیم یعنی در واقع آن کاشف از این هست که همان امر وجدانی که آدم وجداناً می‌فهمد که باب تزاحم داخل در باب تعارض نیست اما به چه نحو ما خروج باب تزاحم از باب تعارض را تبیین کنیم او را دیگر روشن نمی‌‌کند پرسش:... باب تعارض اصلاً هر دوتا مدعی هستند که من ملاک دارم و طرف مقابل هم دروغگو هست و او اصلاً ملاک ندارد اما در باب تزاحم همان مهم هم می‌گوید من در فرض تعارض دیگر من هیچ ملاک ندارم من می‌روم کنار پاسخ: نه فرض این نیست فرض ما این هست که در واقع آن اهم آن چیزی که اهم هست می‌گوید من ملاک دارم تعارض هم ندارم پرسش:... اهم این ادعا را دارد که من ملاک دارم و هر چی غیر از من هست باید برود کنار اما مهم همین ادعا را ندارد مهم می‌گوید که من وقتی ... پاسخ: پس بنابراین تعارض نیست دیگر ما می‌خواهیم بگوییم که حالا بحث این هست اولاً دلیل ابتداءً به ملاک که ناظر نیست دلیل ابتداءً به وجوب ناظر است ما می‌گوییم اگر ثبوت ملاک به نحوی باشد که ملازمه قطعیه با حکم داشته باشد خب لاجرم مواردی که ملازمه قطعیه دارد با حکم ما می‌دانیم حکم فعلی بر طبق اهم است مهم ظهور داشته باشد نداشته باشد مرجحات داشته باشد مرجحات نداشته باشد ادله تخییر می‌خواهد بگیرد نگیرد خب ما وقتی یقین داریم که حکم فعلی شرعی بر طبق اهم است اینها دیگر چه ارزشی دارد بحث ما این بود که می‌گفتیم این مطلب درست است کبرویاً اگر واقعاً‌یک چنین ملاک تام و تمام من جمیع الجهة ملاکی که مثلاً وقتی اهم هست ما می‌دانیم حکم فعلی بر طبق آن است یا در ظرف تساوی ملاکی که می‌دانیم شارع حکم به تخییر بین اینها کرده خب هر حکمی که بر خلاف این باشد حکمی

که تعیّن طرف مقابل برساندحکمی که به اصطلاح در فرض تخییر حکمی که عدم تخییر برساند بگوید که مثلاً بخواهد به عام فوقانی مراجعه کند هر جور که بر خلاف این تخییر باشد آن را یقین داریم که این حکم را جاری نکرده دیگر یعنی آن عمده قضیه این هست که یک جوری این ملاک را تصویر کردند که این عدم ورودش در باب تعارض روشن است ولی صغرویاً آیا واقعاً یک چنین چیزی را پرسش:... وقتی آن طرف را می‌دانیم ملاکش اهمی است باید طبقش عمل کنیم خب آن طرف که اصلاً دیگر حجت نیست بنابراین اصلاً هیچ تفاوتی هم نمی‌‌کند پاسخ: بحث سر همین است ما یقین داریم که حکم فعلی در آن طرف نیست حالا که حکم فعلی در آن طرف نیست به چه نحو ما ... همه تصرفات آن مشکل ما حل می‌کند یعنی آن علم اجمالی ما داریم که اینجا احکام تعارض جاری نمی‌شود مثل حاج آقا بفرماییم که اصلاً اینها ناظر به فرد تعارض نیستند خب باز هم مشکل حل می‌شود به فرض تعارض ناظر نیستند که یا آن جوری که ما عرض می‌کردیم یا آن جوری که شهید صدر می‌فرمایند تمام این وجوه ... بحث من این بود که وجه تفسیری که مرحوم آقا ضیاء می‌کند تفسیری مرحوم آخوند می‌کنند که باب تزاحم جایی هست که انسان کشف ملاک می‌کند در کلا الطرفین این کافی نیست برای تبیین کیفیت خروج تزاحم از تعارض اجمالاً به نحو، یک وجه اجمالی است این را نباید در عرض ادله دیگر قرار داد ولی خودش فی‌الجمله یک دلیل هست که ما می‌فهمیم که اگر به اصطلاح صغرایش احراز بشود با آن توضیحی که عرض کردم این صغرایش احراز بشود ما می‌فهمیم که تزاحم داخل تعارض نیست این مقدار را من سابق در حرفهایم نمی‌گفتم این مقدار عدول از بحثهای سابق هست این یک راه حلی برای خروج اجمالی تزاحم از تعارض هست این مقدارش را نمی‌شود انکار ولی این راه حل در عرض راه حلهای دیگر نیست باید در کنار او راه حلهای دیگر را هم یعنی منافی آن راه حلها نیست این جور نیست که بدیل آن راه حلها باشد علاوه بر این راه حل باید یکی از آن تبین‌ها را کنارش گذاشت تا نحوه خروج باب تزاحم از باب تعارض روشن بشود این محصل عرض ما بگذریم.

بحث ما در باب ترجیح به اهمیت در واقع سه مرحله مرحوم شهید صدر ترجیح به اهمیت را در سه مرحله بحث کرده یکی ترجیح معلوم الاهمیة یکی ترجیح محتمل الاهمیة است یکی ترجیح به قوت احتمال اهمیت است و آن ترجیح معلوم الاهمیة را بحث کردیم و در موردش صحبت کردیم حالا بنابر مبنای شهید صدر عرض کردیم به نظر می‌رسد که ترجیح معلوم الاهمیة خیلی راحت‌تر از آن جوری که خود ایشان مشی کردند بشود بحثش را دنبال کرد شاید همین حرفهای ما می‌خواهند بزنند یک مقداری بحثها اندماج پیدا کرده بنابر اینکه غیر مبنای شهید صدر هم ترجیح معلوم الاهمیة‌واضح است فرض این هست که دوتا دلیل ناظر به ظرف تزاحم نیستند ظرف تزاحم را عقل باید حکم کند عقل هم حکم می‌کند که معلوم الاهمیة مقدم هست معلوم الاهمیة‌به مقداری که مقدار تفاوت برای شارع اهمیت داشته باشد الزام‌آور باشد خب یا آن مطلبی را هم که ما می‌گفتیم ما هم می‌گفتیم که وجوب فعلی من غیر جهة‌تلازم را می‌رساند اما حالا با توجه به تزاحم کدام وجوب فعلی هست حکم عقل این هست که معلوم الاهمیة فعلی است آن خیلی طبق این دو مبنا مطلب دشواری ندارد مرحله دوم بحث ترجیح محتمل الاهمیة‌و غیر محتمل الاهمیة است آقای صدر وجوهی را ذکر می‌کنند می‌فرمایند که سه‌تا وجه اینجا هست وجه اول این وجهی هست که در کلام مرحوم آقای خویی وارد شده در محاضرات آن این است که فرض این هست که ما قائل به ترتب من الجانبین هستیم و ترتب از سه طرف را صحیح می‌دانیم اینجا نسبت به آن چیزی که محتمل الاهمیة‌هست یکی‌شان غیر محتمل الاهمیة‌هست آن که غیر محتمل الاهمیة‌هست اطلاق خطاب نسبت به او در فرضی که انسان اتیان به اهم را به آن یکی طرف را به محتمل الاهمیة‌را می‌کند قطعاً ساقط است چون یا تساوی دارند یا واقعاً این دوتا مساوی هستند اگر مساوی باشند اتیان به مساوی باعث می‌شود که موضوع وجوب دیگر از بین برود اشتغال به مساوی موضوع دیگر را از بین می‌برد اهم هم باشد باز هم اتیان به اهم موضوع دیگری را از بین می‌برد اما نسبت به عکسش من یقین ندارم که این غیر محتمل الاهمیة‌یقیناً در فرض اشتغال به محتمل الاهمیة‌وجوب ندارد ولی محتمل الاهمیة‌در فرض اشتغال به آن طرف

ممکن است واجب باشد اطلاق خطاب اقتضاء می‌کند که آن وجوب داشته باشد این تقریر کلام پرسش: یعنی در فرض تساوی هم باز هم محتمل الاهمیة‌مقدم است؟ پاسخ: نه در فرض تساوی پرسش:... یک احتمالش است پاسخ: یک احتمالش است ما احتمال می‌دهیم مساوی باشد که اطلاقش مقید شده باشد احتمال می‌دهیم اهم باشد پس دلیل نداریم که اطلاقش مقید شده باشد.

آقای صدر اشکال می‌کنند که ما این کلام شما در صورتی صحیح هست که ما، یعنی این کلام شما خلاف فرض بحث ماست فرض بحث ما این هست که ما تزاحم را با مقید لبّی حل کردیم خروج تزاحم از تعارض معنایش این هست که هر واجب مقید به این هست وجوبش مقید به این هست که انسان اشتغال به واجب اهم یا واجب مساوی نداشته باشد شما اینکه می‌گویید واجب محتمل الاهمیة‌وجوبش حتماً فعلی هست از کجا می‌گویید فعلی است شاید مساوی باشد وجوبش فعلی نباشد باید احراز کنید که اشتغال به غیر محتمل الاهمیة‌آن داخل در مقید لبّی نیست همین که احتمال بدهیم که اشتغال به غیر محتمل الاهمیة‌مصداق آن مقید لبّی باشد خب وجوب را نمی‌توانید احراز کنید که این یک مطلب وجه دومی که هست ایشان می‌فرمایند که به اشتغال عقلی ما تمسک کنیم به این بیان که شخص اگر محتمل الاهمیة‌را بیاورد یقین دارد که خطاب دیگری ساقط است اگر غیر محتمل الاهمیة‌را بیاورد احتمال دارد که این اهم باشد واقعاً و اگر اهم باشد خطابش ساقط نشده باشد پس بنابراین شک، شک در سقوط تکلیف هست نه شک در ثبوت تکلیف و در شک سقوط تکلیف اصل اشتغال است آقایان گفتند که مجرای برائت شک در سقوط ثبوت تکلیف است ولی در جایی که سقوط تکلیف شک می‌کنیم اصل،‌اصل اشتغال است ایشان می‌فرمایند که حالا من تعبیر را این جوری عرض بکنم آن این است که ما یک چیزی دلیل لفظی که نداریم بگوییم شک در ثبوت مجرای برائت است شک در سقوط مجرای احتیاط و اشتغال که آن وقت بحث کنیم اینجا اسمش ثبوت است اسمش سقوط است امثال اینها بحث سر این هست که جایی که ملاک شارع قطعی باشد اگر ما نمی‌‌دانیم که این ملاک قطعی را با این عمل‌مان استیفاء کردیم یا نکردیم اینجا باید احتیاط کنیم مثل موارد شک در قدرت مواردی که

نمی‌دانیم عمل ما محصل آن واجب هست یا نیست شک در محصل،‌این جور موارد چون می‌دانیم شارع یک ملاک قطعی مسلم دارد نمی‌دانیم آن ملاک قطعی مسلم را انجام دادیم یا انجام ندادیم و بنابراین اینجاها درست است شک در سقوط هست حالا بحث این هست که عقل اینجا حکم به اشتغال می‌کند لزوم احتیاط می‌کند ولی بحث ما در اینجا این جور نیست بحث ما این هست که ما در واقع نمی‌دانیم که آن شخصی که یعنی آنکه محتمل الاهمیة‌هست آن محتمل الاهمیة‌در فرضی که عدم اتیان به او بکنیم قطعاً محتمل الاهمیة‌واجب است در فرض عدم اتیان به غیر محتمل الاهمیة‌آن قطعاً واجب است نمی‌دانیم در فرض اتیان به غیر محتمل الاهمیة‌آن محتمل الاهمیة‌هنوز وجود دارد یا وجود ندارد ما نمی‌دانیم احراز هم که نکردیم که یک ملاک بالفعل هم وجود داشته باشد بنابراین این شک در سعه دایره وجوب و ضیق دایره وجوب هست بعد آقای صدر یک مثالی می‌زند می‌گوید که ما اگر بدانیم که زید اکرامش واجب هست یک قیدی هم دارد ما می‌گوییم زید حالا من مثال را این جوری بزنم ما می‌دانیم که زید اکرامش واجب هست به شرطی که هزار تومان پول بدهد یا یک مختصر پولی هم بدهد در هر دو صورت هم واجب هست ما در واقع در فرضی که هزار تومان پول بدهد قطعاً وجوب دارد ما یک شرطی وجوب دارد آن شرط نمی‌دانیم سعه‌اش چقدر است سعه شرط به سعه مشروط هم می‌انجامد دیگر ما نمی‌دانیم آن قید لبّی که وجود دارد که عدم اشتغال بواجبٍ اهم یا مساوی این غیر محتمل الاهمیة‌را می‌گیرد یا نمی‌گیرد چون ممکن است مساوی باشد احتمال دارد او را بگیرد احتمال دارد او را نگیرد پس در واقع ما نمی‌دانیم که فعلیت وجوب محتمل الاهمیة‌مقید هست به آن یا مقید نیست یعنی در فرض اتیان به غیر محتمل الاهمیة‌ما نمی‌دانیم محتمل الاهمیة‌وجوب دارد یا وجوب ندارد برائت جاری می‌کنیم اینجا جای اشتغال نیست این تقریب دوم تقرب سومی را ذکر می‌کنند که ما در واقع عمدتاً در این تقریب سوم می‌خواهیم صحبت کنیم ایشان می‌فرمایند که یک تقریب دیگری داریم که باز هم همان اصالة الاشتغال را می‌خواهیم دنبال کنیم آن این است که ما می‌دانیم هر یک از اینها یعنی یک محتمل الاهمیة‌داریم یک غیر محتمل الاهمیة‌داریم که به هر کدام از اینها اشتغال

بورزیم آن یکی را ترک کردیم دیگر بنابراین ملاک دیگری فوت شده دیگر اگر به محتمل الاهمیة اشتغال بورزیم ترک غیر محتمل الاهمیة‌و ملاک غیر محتمل الاهمیة‌عن عذرٍ شرعیٍ هست چون آنجا واقعاً مساوی بوده یا مفضول بوده علی أی تقدیر ما یا مساوی بوده مخیر بودیم آن طرفش را انجام دادیم یا مفضول بوده متعین بوده این عملی را که انجام دادیم پس بر فرض اشتغال به محتمل الاهمیة‌ تفویت ملاک واجب آخر بعذرٍ شرعی هست ولی بر عکس نه. پس بنابراین ما یک ملاک اینجا، ملاک قطعی داریم و آن ملاک قطعی نمی‌‌دانیم که یعنی هم محتمل الاهمیة‌ ملاک دارد هم غیر محتمل الاهمیة‌ ملاک دارد در هر حال هم یک ملاک ملزم شرعی را ملاک ملزم شرعی حالا تعبیر بکنیم ملاک غرض لزومی شرعی را ما می‌خواهیم تفویت کنیم نمی‌دانیم این غرض لزوم شرعی را عن عذرٍ داریم ترک می‌کنیم یا عن غیر عذرٍ پس بنابراین ما باید عذر برای ما ثابت شده باشد آقای صدر می‌گوید این وجه کبرویاً تمام است ولی صغرویاً تمام نیست حالا این را انشاء الله فردا بحث می‌کنیم. که آیا اشکال این وجه اشکال کبروی است یا اشکالش اشکال صغروی است.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»